

لَهُوَ الْحَقُّ

خردش بخود می گزیند این صدای موج خونِ بخت این

از بخش چهارم کتاب

مُسَدَّس در دل ، مَوَدُّم

به

عَزُوج و نَزُوج و نَزَاكَة

از طبع و فاضله محمد ابراهیم خلیل

سنه ۱۳۷۲ ق  
ش ۱۳۳۲

در مطبعه مهرهای کاشانی

## کتاب

## عروج و نزول اسلام

اثر طبع لطیف وخامه توانای جناب فاضل محمد ابراهیم خلیل که در برج اسد ۱۳۳۲ شمسی به تعداد پنجمصد نسخه در مطبعه عمومی کابل به آفست طبع شد چون اثر موصوف از هر نقطه نظر مرغوب طبائع ذوقمندان علم و ادب قرار گرفت از آن پنجمصد نسخه در مغازه مطبوعات باقی نگذاشت لهذا مطبعه عمومی کابل که در راه خدمات عرفانی کشور و حفظ آثار اهل فضل و هنر در سالهای دراز همکاری های شایان و قابل قدری را انجام داده است به سلسله خدمات عام المنفعه کتاب عروج و نزول اسلام را که به ذوق و سلیقه خاص گوینده و نویسنده بزرگ آن ارقام یافته است بار دوم در سال ۱۳۳۴ شمسی به تعداد پنجمصد نسخه مجدداً به طبع رسانید و به هموطنان دیانت شعار ماکه آرزو مندان آثار و فیوضات دین مقدس اسلام اند در محضر استفاده و مطالعه ایشان گذاشت ، چون تعداد طبع ثانی نیز از طرف علاقه ذوقمندان اختتام پذیرفت در هذا سنه ۱۳۳۶ هـ ش بار سوم بطبع آن اقدام نمودیم و موجب افتخار و مسرت ماست که يك اثر حاوی دردهای اسلامی در کشور عزیز ما طوری مورد قبول خوانندگان واقع می شود که در ظرف چهار سال سه مرتبه به طبعش می پردازیم و به جناب گوینده و نویسنده بزرگ آن نیز ازین حسن استقبال عام و طبع ثابت تبریک می گوئیم ناگفته نماند که تقاریظ زیاد از طرف فضلا و نویسندگان معروف وطن راجع به رساله مذکور وجود داشت و در طبع اول به عرض عجله طبع و عدم فرصت معطل مانده بود در طبع ثانی

## (ب)

بعض آن تقاریظ که ازخامه بزرگترین فضلالی ما درآن وقت تحریر یافته بود نیز طبع وضم این رساله شده بود واکتون نیز بضم آن طبع شد .

مطبعة دولتی کابل - ۱۳۳۶

### تقاریظ

این تقاریظ ازخامه آن نویسندگان نامی کشور است که اتفاقاً این اثر بمطالعه شان رسیده

- ۱ - جناب استاد فاضل خلیلی رئیس مستقل مطبوعات : یاد عروج خورشید اسلام ، دل مومن رابه تپش می افکند ، خاصه درکشور ماکه بحمدالله تعالی این درد دردلهای مردم بیش ازاندازه موجوداست ، شاعرحق بین ومسلمان وطن آقایفاضل استاد خلیل راتهنیت بایدگفت که درین زاهرنج بردند واین اثردینی وتاریخی راباکمال سوز وگرداز برشته نظم درآوردند ، من این اثر شاعر شهیر راتقدیر می نمایم وازبارگاه خدای بزرگ توانا پاداش ایشان رانیاز می نمایم خلیلی
- ۲ - جناب استاد فاضل صلاح الدین سلجوقی ، بیش ازربع یک قرن میگذرد باجوانی تصاحب کردم که گوئی ساغر مرصعی است پر از صهبای شور وعشق و مستی وجوانی ، ولی امروز بعد از گردش های گوناگون گردون وتوالی وتسلسل لیل ونهار بازآن روح رادیدم که گرچه بسادروگوهر ازیبکرساغر آن افتاده است ولی صهبای آن پخته ترو کهنه ترو پرزور ترگشته است آری جسم برای روح است وساغر برای صمها آنانیکه در کار روح وکار صمها شده اند چیزی نباخته اند

(ج)

ولو که بیکر ساغر و یاساغر بیکر را از دست داده باشند

### شمس تبریزی که مست است از ازل

#### مست خواهد بود تا روز شمار

خیلی مسرور شدم که دوست دانشمند عزیزم آقای محمد ابراهیم خان خلیل بعد از باختن ساختمان جوانی و سامان کامرانی که طبعاً و حتماً این هر دو گذری است به دولتی رسیده است که جاودانیست آری دولت سخن گنجی است لایفنی و سرمایه ایست مایه افتخار .

#### مرازمین شاعری خود عار ناید      که در صد قرن چون عطار ناید

می گویند سخن گوهریست که در بحر بی پایان هستی از صدف عشق برآمده است ولی صدف عشق سرمایه ارزش خود را از قطراتی می گیرد که آسمانی و چکیده ابر رحمت خداوندی است جمال مطلق است که بر خساره تاب زیبایی و بدلیها - تپش آفریده است

نخستن باده کاندلر جام کردند      ز چشم مست ساقی وام کردند  
پس عشق و دین تابوده دو دایه بوده که طفل انسانی را باین آراستگی پرورش داده که تاج کرامت انسانی را بسر بگذار دو دو ملکی بوده که صدر آنرا انشراح کرده تا مهبط سروش آسمانی گردد آثار چندین هزار ساله که از بشر باستانی بدست ما رسیده است همه عبارت است از مزامیر و سرودهایی که آسمانیست و موضوع عشق آنها در دنیای مابعد الطبیعه است و ما ازان آثار عشقی بسیط و خالص

بشر که بچه مضمون و بچه آهنگ در دامنه های کوه و دامنه های دشت ستروده شده است خبری نداریم .

شعر بسیط عشقی بیشتر از آنچه کویته می گوید تفریحی و بازیچه است ولی حقیقت شعر تا یاد می دهیم صورتی بوده است که بر قالب هیولای دین ریخته شده است و حتی وقتی که از دوره باستانی به دوره تاریخی می آئیم می بینیم اشعار هومر با اینکه بیشتر حماسی و کمتر تاریخی است ولی روح حقیقی و زمینه اصلی آن عقائد آنروزه عصر است که بیشتر به آن اشعار صبغه جاودانی داده است اما این مسدس آقای (خلیل) ازین عناصر شعری که گفتیم جهات عالی و بیشتر دارد که عبارت از جنبه تحریک است تحریک و بر انگیزتن عواطف و احساسات بشر یکی از ذاتیات خیلی جوهری شعر است و همیشه دسته های بشر توسط این گونه اشعار برای حفظ موجودیت مادی و معنوی و برای وقایه کباد دینی و وطنی خود قیام کرده اند و نگذاشته اند هستی جسمی و روحی ایشان دستخوش دیگران شود بسیار است ازینگونه اشعاری که تاکنون نزد بعضی ملل حفظ شده است امثال قصیده معلقه عمر و بن گلثوم .

پهلوی فکری این مسدس نیز بر قیمت افاده آن می افزاید شعر خوب آن است که به حس و به فکر راساً خدمت کند اشعار فکری و علمی بسیار باستانی نیست و میگویند اولین کسی که اشعار علمی گفته است ایپیدو کلیس (انبادو فلیس) فیلسوف یونانی جزیره سیسنلی که ده قرن قبل از هجرت می زیسته بوده چه خوب است

اگر این گونه آثار طبع می شود بما روزنه امیدی پیدای شود که جوانان ما آنها را می خوانند و گردن ضمیر را از موبهای پریچ و تاب ستاره های قلم ها رها میکنند و پای بند اینطور افکار میشوند و حتی آنانیکه دولت بحث و مطالعه را در کنار دارند و پیشرفت های عصر امروز را مشاهده میکنند و میکوشند آن را دریابند ، نیز باید ازینگونه آثار بی خبر نباشند و تصور نکنند که بهره تازه نصیب ایشان میشود و ایشان راه جدیدی را کشف می کنند بلکه بدانند که کوشش ایشان برای اینست که می خواهند مجد و شرف دین خود را باز بدست آرند زیرا جوانی که همت دارد میداند بین کسیکه سعادت گمشده خود را می جوید و بین کسیکه می خواهد بار اول سعادت را جستجو کند فرقی است بلکه گرفتن میراث ، اولین قدمی است در راه کسب و سعی و عمل .

بهر حال طبع توانا و شیوا و قلم مشکین رقم آقای ( خلیل ) را باید تهنیت گفت که بهار قشنگ جوانی را بخزانی رساند که زیبا تر و بارور ترست و زرو سیم را که نتوانست با او همراهی کند بجواهری منکشف ساخت که بجایدانی سرمایه ضمیر و پیرایه روح است .

الیه یصعد الکلم الطیب

۲۴ اسد ۱۳۳۲ صلاح الدین سلجوقی .

۳۰ جناب استاد گرامی هاشم شایق .

شعر عبارت از الهامات و تلقیناتیست که شاعر از کائنات حسن اخذ نموده بهیجان می آید همین تحسس و هیجان را به قالب الفاظ متناسب و موزون آراسته میخواهد بروح و قلب خواننده و شنونده القا کرده دیگران را مانند خود بسازد

طبیعی است که شاعر در هنگام این جنبش روحی گاه بتطور طبیعت روبروگاه  
باستحاله روزگار آغوش به آغوش میشود ساعتی چند بمطالعه وقایع عالم دست و  
گریبان گردیده مغلوب میشود ، اینک انقباض -

دقیقه چند به مشاهده چهره آمال مقابل شده خود را کامیاب می پندارد اینک  
انبساط -

درین سیر سلوک به بالهای حس و خیال پرواز نموده بیشتر به بام مناظر  
وصفیه های فنون ظریف می نیشندوگاهی نیز از پهلوی علوم گذشته با آنها دارو  
مدار میکند .

اینک دوست محترم آقای خلیل این فاضل پر کار سالهاست که باتخیلات و  
تصورات رفاقت مفرطی داشته در زمینه ها غزل، مخمس قطعه و مثنوی و در مرغزار  
فنون معما و تاریخ موفقانه کشت و گذار نموده درین اواخر موضوع تطور تاریخ  
اسلام ( مثل بسمل امر تسری ) یعنی عروج و نزول اسلامیان را بکسوه شعر و  
ادب آراسته مناظر انبساط کننده و صحنه های انقباض بخش پیش روی قاری  
گذارد ، نی نی در قلب خواننده و روح شنونده جای داده قضایای خطابی را مقدمات منطقی  
ساخته باین وسیله پرده غفلت اسلامیان را برداشته صحنه حس افتخار ما را  
کوشش کرده که دو باره زنده بسازد ، از اینرو مشارالیه را تبریک و علاقمندان را  
مژده باید داد .

( هاشم شایق )

کابل جاده میوند

۴- جناب دانشمند شهر آقای رشاد مدیر عمومی تربیه افکار عروج و نزول اسلام که باشعار آبدار آقای فاضل محمد ابراهیم «خلیل» تمثیل شده است بخلت و جذبات دینی آقای موصوف دلالت میکند و قابل آن است که در اوقات مناسب مسلسل نشر و اشاعه یابد یا بصورت رساله طبع گردیده بدسترس ذوقندان گذاشته شود . مطالعه این وجیزه اصحاب ذوق را از دنیای ماده بعالم معنی کشانیده تأخر مسلمانان امروزه را از پیشرفت های دیروزه شان منسجم و مرتسم میسازد ادیب شهر وطن آقای خلیل در سرآیدن این اشعار به تمام علاقمندان افتخار بخشیده اند . رشاد .

۵ - جناب فاضل گرامی آقای ارشاد مشاور مستقل مطبوعات : میگویند سخن آنست کز زنده دلی شاد شود لب افسرده دهانان و لب گوریکیست این مسدس شاعر شیوا بیان و بادرد وطن آقای (خلیل) را از اول تا آخر مطالعه کردم سیاست عبارات جذابت معانی قلب را تکان میدهد و انسان بسازد و مخصوصاً کسانی را که باشهامت و سرگذشت اسلام آشنائی و علاقه داشته باشند بوجد می آورد چه درین کتاب عروج و نزول ادوار اسلام بطور مختصر بیان شده که خواننده را ملتفت میسازد تا بدوره عروج اسلام بالیده و از انحطاط آن بهزار ناله و افغان بنالد و بیاد تصاحب همان ابهت و جلال گذشته افتاده اسباب انحطاط را دریافت و بعلاج آن بپردازد خواندن این اثر جذاب را به هوی خواهان اعتلای دین احمدی «ص» توصیه میکنم .

۶ - جناب ادیب معروف آقای سرور خان گوئی اعتمادی بعد از مسدس بسمل امرتسری که بنام مدو جزر اسلام مشهور است این مسدس دوست عزیز محترم و



(ح)

شاعر شیرین بیان حساس ما آقای خلیل که موسوم به عروج و نزول اسلام است  
قیمت شایان و مخصوص دارد برای مشتاق دیار ادب مژده خوبی است که این اثر  
نفس را بزودی مطالعه نمایند و حظ او فرو مستوفائی را از آن بگیرند امید است که  
ایزدیآوری کند و گذشت روزگار مجال دهد به طبع آثار مفید تر و خوبتر که آورده  
کلك و بنان وزاده فکر روان آقای خلیل باشد دیده ما منتظران روشن شود .

سپخن گفتن گفتن نه آسان است عمری باید و جهدی  
چومویت شد سفید اشعار رنگینت بیاضی شد

۲۵ اسد ۱۳۳۲ کابل بوستان سرا سرور گویا .

۷ - جناب فاضل گرامی برهان الدین خان کشککی .

عروج و نزول مسلمین

در اسلام بذات خود ندارد خلیلی هر عیب که هست در مسلمانی ماست  
مقام اسلام بلند تر از آنست که ما و امثال ما در مورد عظمت و جلال آن چیزی بنویسیم  
بحال و جلال اسلام در خیر القرون و عهد خلفای همام و خدام صادق اسلام باندازه  
روشن و فیاض بوده که نه تنها اطراف و اکناف خودش بل شرق و غرب شمال  
و جنوب ( جزیر القریب ) را یکسان غرق انوار ضیاء بارش گردانیده بود . آری  
علم و معرفت ، صنعت و حرفت ، زراعت و تجارت و بالاخره تمام شقوق و شئون  
مدنیت تهذیب را در سرتاسر کیتی ( اسلام ) بعالم و عالمیان ارمغان کرد و جهان و جهانیان  
را بشاهزاده حقیقی سعادت و حضارت رهنمون فرمود !

ولی و اسفا ! که مسلمین متدرجاً باندازه گرفتار هوا و هوس و اغراض گردیدند

(ط)

که نه تنها آن عظمت و سیادت را از دست دادند بلکه از نادانی و بیباکی خود بانواع سرگردانی و پریشانی نیز دست و گریبان گردیدند .

اگر مسلمین از بی مبالائی و بی اعتنائی باز نگردند و دست اتفاق را از نقطه مسلمانی به (جبل المتین) اسلام محکم نیندند، و از دل و جان سر او علناً و قولاً و عملاً پیرو دین مبین حضرت سید المرسلین «ص» نگردند طبعاً این تیره گی و سیاه روزی آنها را نخواهد گذاشت .

این مناظر و مظاهری را که به شمه از آن تلمیح شد طبع شیوا و روان و خامه توانای کمر افشان دوست نبیل محمد ابراهیم (خلیل) تحت عنوان عروج و نزول مسلمین ، ترسیم نموده است و چاره و درمان آن راهم بمامسلمانان خاطر نشان کرده است . ماسوز و گدازی را که از خواندن مسدس بسمل و مسدس پشتوی پو پلزائی خویش قبل از احساس کرده ایم از مطالعه این اثر مؤثر نیز استدراک می ورزیم . از عموم مسلمین عموماً و از قاطبه افغانیان خصوصاً مسترجی است تا لطفاً چندین نسخه این اثر مؤثر را با حرز جان ابتیاع، و بخود و بدوستان شان ارمغان کنند و از مندرجاتش کما ینبغی کسب فیوض ورزند چه در همه حال لطف ایزد متعال شامل و مآل اسلام است (الاسلام یعلو او لایعلی) .

کسیکه مانند ازو در جهان چنین آثار فنا پذیر نگردد زکردش ادوار

خوشا کسیکه توانست از زبان قلم بریخت بر همه دین پروران در شوار

بنزد ما و همه اهل بینش و دانش ز گنج گوهر و در بهتر است این اشعار

۲۵ اسد ۱۳۳۲ کشکی

۸ - از خامه جناب شاعر و نویسنده فاضل میر عبدالعلی شائق هروی

### مدو جزر اسلام یا عروج ونزول مسلمین

این موضوع برجسته از قلم بسا نویسندگان و شعرای توانا تراوش نموده و مسلمین را بسوی اعلای کلمه الله و تعظیم شعایر الله و تهییج عاطفه دینی و احساس درد دین سوق داده است. ابن فریادهای روح گداز همیشه از خنجر صاحبان درد برآمده و عالم اسلام را بشور آورده . زمانیکه مدنیت غرب تازه در شرق سرکشیده و تخنیک و ساینس اولین اشعات خود را درین سرزمین پهن کرد و کمتر کسی بکنه آن پی میربرد مسلمانان بادیانت که به تاریخ اسلام و عظمت و شکوه از دست رفته مسلمین آشنا بودند از ملاحظه پیشرفت علوم و صنایع و قوت ملل غرب و رکود و خمود مسلمین ذلهای شان که بدرد دین پرورده بود نواهای جانگداز سرودند که در سراج الاخبار بسا ازین نواها شائع شده است .

مولینا بسمل امرتسری نیز در زمانیکه مدنیت غرب تازه بهند نفوذ کرده و دست تعدی استعمار غربیها بجانب مسلمین هند دراز بود مسدس غرا و موثری سرود که اکثر قارئین مطالعه کرده اند .

پیش از مولینا بسمل امرتسری بسا از عرفا که غفلت مسلمین را مشاهده خطابه های مؤثریکه بعضی لهجه پند و نصیحت را داشته و برخی هم باهنگ غبطه و انتباه سروده شده بعالم اسلام ایجاد نموده اند .

این نواهای پرشور را نمیتوان بی اثر خواند بلکه بمنطوق کریمه (فذكران نفع الذکری) هیچ پندی بی تاثیر نمیماند ، علی هذا مسدس موسوم به

که نه تنها آن عظمت و سیادت را از دست دادند بلکه ازنادانی و بیباکی خود با انواع سرگردانی و پریشمانی نیز دست و گریبان گردیدند -

اگر مسلمین از بی مبالاتی و بی اعتنائی باز نگردند و دست اتفاق را از نقطه مسلمانی به (حب الممتین) اسلام محکم نیندند، و از دل و جان سرّاً و علناً قولا و عملاً پیرو دین مبین حضرت سید المرسلین «ص» نگردند طبعاً این تیره گی و سیاه روزی آن هارا نخواهد گذاشت .

این مناظر و مظاهری را که به شمه از آن تلخیص شد طبع شیوا و روان و خامه توانای کمر فشان دوست نبیل محمد ابراهیم (خلیل) تحت عنوان عروج و نزول مسلمین، ترسیم نموده است و چاره و درمان آن راهم بامسلمانان خاطر نشان کرده است.

ماسوز و گذاری را که از خواندن مسدس بسمل و مسدس پشتوی پوپلزائی خویش قبلاً احساس کرده ایم از مطالعه این اثر مؤثر نیز استدراک می ورزیم.

از عموم مسلمین عموماً و از قاطبه افغانیان خصوصاً مسترجی است تا لطفاً چندین نسخه این اثر موقر را باحرز جان ابتیاع، و بخود و بدوستان شان ارمغان کنند و از مند رجاتش کماینبغی کسب فیوض و رزند چه درهمه حال

لطف ایزد متعال شامل حال و مال اسلام است - (الاسلام یعلو و لا یعلو)

کسیکه ماند ازو درجهان چنین آثار فنا پذیر نگردد زگردش ادوار خوشا کسیکه توانست از زبان قلم بریخت برهمه دین پروان در شهوار بنزد ما و همه اهل بینش و دانش زگنج گوهر و در بهتر است این اشعار

۸ - ازخامۀ جناب شاعر ونويسندۀ فاضل مير عبدالعلی شائق هروی

### مدو جزر اسلام يا عروج و نزول مسلمين

اين موضوع برجسته ازقلم بسا نويسندگان وشعراي توانا تراوش نموده  
ومسلمين رابسوی اعلاي كلمۀ الله وتعظيم شعائرالله وتهيج عاطفۀ ديني واحساس  
درددين سوق داده است - اين فريادهاي روح گداز هميشه ازحناجرصاحبان درد  
برآمده وعالم اسلام رابشور آورده ، زمانيكه مدنيت غرب تازه درشرق سرکشیده  
وتخنيك وساینس اولین اشعات خودرادرين سرزمين پهن کرد وكمتر کسی بکنه آن  
پی می برد مسلمانان باديانت كه به تاريخ اسلام وعظمت وشكوه ازدست رفته مسلمين  
آشنا بودند از ملاحظۀ پيشرفت علوم وصنائع وقوت ملل غرب ورکود وخمود  
مسلمين دلهاي شان كه بدرد دين پرورده بود نواهاي جانگداز سرودند كه در  
سراج الاخبار بسا ازین نواها شائع شده است .

مولينا بسمل امرتسری نیز درزمانيكه مدنيت غرب تازه بهند نفوذ کرده ودست  
تعدی استعمار غريبها بجانب مسلمين هنددراز بود مسدس غرا وموثری سرودكه  
اکثر قارئین مطالعه کرده اند .

پيش ارمولينا بسمل امرتسری بسا ازعرفا كه غفلت مسلمين رامشاهده می کردند  
خطابه هاي مؤثريكه بعضی لهجه پندونصيحت راداشته وبرخی هم بآهنگ غبطه وانتيباه  
سروده شده بعالم اسلام ايجاد نموده اند .

اين نواهاي پرشور رانميتوان بی اثر خواند بلکه بمنطوق کريمۀ  
(فذكران نفعت الذکری) هيچ پندی بی تأثير نمي ماند ، علی هذا مسدس موسوم به

## (د)

(درددل) شاعر ممتاز و شهیر وطن محمد ابراهیم خلیل اثر قیمتدار است که از يك قلب مملو از عشق و محبت دین و ضمیر پرانوار معرفت و یقین سرکشیده برقلوب مسلمین دل آگاه اثر عمیق دارد و یکی از شواهد باقدر بودنش هم این است که در ظرف چهار سال بطبع بارسوم آن اقدام می شود از آنجا که هر که چنین اثر جذاب و نفیس را باالخاصه که بخط زیبا و رسامی گوینده با عواطف آن باشد ملاحظه نماید بیشتر مائل معرفت چنان شخصیت بر جسته می شود اینک حسب این مفکوره بمعرفی مختصر شان لزوماً می پردازیم .

دوست گرامی و فاضلم خلیل شاعر بداهه سر او شیوا بیانست حتی مورد تواریخ رافی البداهه بنظم سرودن کار آسانی نیست این قدرت ادبی را بنده بمرحوم ملا محمد صدیق عالم بزرگ هرات مشاهده کرده بودم بعد از آن اول کسیکه بماده تاریخ فی البداهه موزون و مناسب و سزاوار تمجید موفق می باشد و بتکرار در مجامع از ایشان ملاحظه نموده ام همین شاعر برجسته نامور است ، ازین رو بیشتر کتیبه های مساجد و مقابر و غیره از اشعار وی و حتی از بعضی اعظم عرفا بشعر و خط خود اوست .

علاوتاً موصوف دارای اثرات روحی و حلیم الطبع و متواضع و شکسته نفس و بیحد قدردان اهل علم و فضل است چنانچه با هر کسی از ادبا که محشور است اگر در غیاب از آنها نام برده می شود بجای آنکه گوید باوی صحبت کرده ام میفرماید از صحبت آن دانشمند استفاده هانموده ام و از سعادت قرآن مجید که در سینه حفظ دارد بزبان نمی آرد مسافرتها در داخل و خارج بسیار کرده و آخرین سفرش بحرمین شریفین زادالله تعالی شرفهما در سال گذشته

بوده آثار نظم و نثر این شاعر عالی مقام زیاد است ، کلیات اشعارش بیانزده هزار بیت میرسد و حاوی هرژده بخش بعنوانین مختلف است از آثار منشورنش کتابی بنام (یکمرد بزرگ) در سنه ۱۳۳۵ هـ ، ش در کابل مستقل طبع و باقی در مجلات نشر شده .

از آثار منظومش منتخبی در رشت ایران در سنه ۱۳۳۱ ش طبع رسیده ، رباعیاتش که بخش شانزده کلیاتست در سنه ۱۳۲۹ ش بروز نامه انیس نشرو طبع علیحده شده و مجدداً در سنه ۱۳۳۶ نسخه خطی خودش از طرف عبدالشکور حمیدزاده به آفسیت طبع شده و نیز گلچینی از آثارش را در ضمن شرح حال جنابش بناغلی حمیدزاده در سنه ۱۳۳۴ ش در تهران طبع نموده ، نمونه های خطش بکثرت طبع و شائع شده و رساله علیحده که بنام رهنمای خط نگاشته اصل نسخه قلمی خودش در سنه ۱۳۳۴ ش بتعداد کثیر چاپ و از طرف وزارت معارف بدسترس طلاب معارف وطن گذاشته شده .  
این مسدس که از بخش ۱۴ کلیاتش میباشد اولاً در سنه ۱۳۳۲ و ثانیاً در سنه ۱۳۳۴ طبع شده و اکنون بطبع بارسوم آماده است .

چون يك اثر نفیس و چكیده فشار روحیست و مسلماً سخنور گرانمایه در نظمش تصنع و پیرایه بندی را ملحوظ نداشته اما نظر باققدار طبیعت سر شار موهوب ، با سلوب شیرین و استادی ، که همه اوصاف شعر نخبه به نگاه باریك بینان و معنی شناسان بصورت بی تكلف در آن معاینه میشود انجام یافته .

علاوه براینکه در انواع شعر و اقسام خط استاد ما هر است يك نویسنده مقتدر متبّع و مؤرخ و محاسب لائق و ورزیده و بادوستان صمیمی و بی تكلف است .

همین مختصر را کافی دانسته طبع سوم این اثر نفیس را بجناب گوینده و نویسنده محترم تبریک گفته و هر مسلمانی را به مطالعه آن توصیه میکنم و از ریاست مستقل مطبوعات که همچه نواهای پرحرارت ملی و سرود های شور انگیز دینی را موقع نشر و تدون میدهند ابراز خورسندی مینمایم.

### میر عبدالحی شائق هروی

۹ - جناب نویسنده معروف و شاعر مقتدر سید محمد ابراهیم عالمشاهی غزنوی در بین يك جامعه شعر او نویسندگان مانند شمعیهای فروزان هستند که يك انجمن را روشن مینمایند اما این تشبیه برای تعریف این دسته مردم کامل نیست زیرا، خامه و طبع همین مردم است که وقائع تاریخی (چه زشت چه زیبا چه خوب چه بد) يك جامعه : يك محیط يك عصر و زمان را قید و به نسل آینده نشان میدهد دوره های گذشته هر ملت را در حلال آثار نویسندگان و اشعار شعرای همان عصر جستجو مینمایند .

هر قدر که در هر عصر نویسندگان و شعرای مقتدر و جامع صفات ، بیشتر باشند همان عصر و زمانداران آن عصر سر فراز و نیکنام میباشند و دلالت دارد که جامعه آن عصر دانش پرور و علم دوست بوده اند.

وقتی تاریخ ملتی را مطالعه میکنند برجسته ترین فصل تاریخ همان تاریخ ادبیات آنست و تاریخ ادبیات ، همان آثار فضلا و شعراست که از روی آن معیار رشد معنوی يك ملت بدست می آید. مثلا تمام مزایای دوره باستانی آسیای مرکزی از تاج ، تخت قصرها - بارگاه ها پهلوانان تاج بخش و جهانگیر و هزاران مظاهر شوکت و جلال امروز در خاک مدفون و یا جزو ذرات در فضای لایتناهی



پراگنده شده‌اند - تنها سخنان فردوسی همه‌چیز را ضبط و قید تاریخ همیشگی نمود - امروز مادر مقابل این اساس قرار داریم و می‌خواهیم . تمام وضعیت و کیفیت عصر خود را بدور آینه‌ نشانی دهیم و منعکس سازیم ، هیچ وسیله برای این منظور جز آثار مطبوعه از نثر و نظم در دست نداریم ، باتذکر این مقدمه باید اعتراف کنیم که یکی از جمله نویسندگان و شعرای نامور ما که موفق گردیده عصر و زمان ما را برای آینده نشان دهد آقای محترم محمد ابراهیم خلیل می‌باشد که نه تنها در فنون مختلفه شعر در محیط و عصر ما استاد است - بلکه در فنون و صنائع خط نیز استاد می‌باشد .

خوشبختانه جامعه و محیط نیز از آثار استاد استقبال شایانی نموده‌اند - آثار نظم و نثر استاد بتمام مجلات ، جراید و روزنامه های مرکز و ولایات متوالیاً منتشر گردیده .

علاوۃً چندین اثر مختصر مانند دسته گل‌هایی که صبحگاهان از گلستان چیده میشود از بین آثار استاد منتخب و جداگانه طبع و نشر گردیده چنانچه :

۱ - یک‌ده آثار که محتوی شرح حال استاد است بکوشش آقای عبدالشکور حمیدزاده بتاريخ ۲۵/۱۰/۳۴ در مطبعه تجدد ایران تهران بطبع رسیده است.

۲ - چند اثر منظوم استاد در سال ۱۳۳۱ هـ ش در رشت ایران انتخاب و بطبع رسیده است .

۳- رهنمای خط در سال ۳۳ بخط استاد به آفسیت طبع گردیده که در آن نه تنها برای نوآموزان هر سطر آن سر مشق می‌باشد بلکه حکایتها ، قطعه ها و اندرز های سودمندی در آن گنج‌انیده شده و باغیچه زیبا از گل‌های حکمت

تشکیل گردیده است .

۴ - رباعیاتش که بخط زیبای خود استاد باهتمام آقای عبدالشکور حمیدزاده در سال ۳۶ درمطبعه کابل باآفسیت طبع رسیده است .

۵ - یکی از آثار مهم ودرین عصر بینظیر مجموعه اشعار ویا قطرات اشکیست که بنام (عروج ونزول اسلام) از طبع شیوا واحساسات آتشین استاد فروریخته ودر سنه ۱۳۱۹ بخطنازنین استاد تحریر وبعد از اثر (جزرو مداسلام) مانند ندارد ، بار اول در سال ۳۲ باردوم در سال ۳۴ درمطبعه عمومی کابل بافسیت طبع ومنششر گردیده است .

این مجموعه که بطرز تسمیط سروده شده موضوعاتی را احتوا دارد که جز طبع مقتدر نمیتواند آنرا باین متانت وانسجام بقالب شعر جای دهد .

انسان طبعاً همانطوریکه در فاصله ۲۴ ساعت باید فکر عقل و دانش خود را اذ دست داده وبخواب عمیق فرو رود در وقائع گذشته نیز دچار ذهول ذهن میگردد .

طوریکه نسیم خوشگوار سحری انسان را از خواب بیدار مینماید اثر منظوم (عروج ونزول اسلام) نیز شخص را از ذهول ذهنی متحول میسازد ویکبار دیگر بشوکت وجلال وعروج اسلام وباسباب وعلل نزولیکه بملل اسلام روی داده متوجه میسازد و درمان این نزول وانحطاط را به بهترین وجهی نشان میدهد .

میتوان بجرئت ادعا نمود که در بین همه آثار سخنوران معاصرین اثر ستاز بهترین نمونه مزایای ادبی عصر و مظهر قدرت طبع ومعتقدات استاد

(ف)

بشمار میرود .

چون نظر باستقبال مردم اینک بطبع بارسوم آن اقدام است امید میرود که انشاءالله تعالی متوالیا طبع خواهد شد اینجانب بنوبه خود عقیده خویش را در مختصر فوق ابراز وباین رباعی خاتمه میدهم :

ظاهر بدی همواره زکر دار خلیل      براهل خردارزش ومقدارخلیل

در پرده بماند آنچه براهل خرد      از پرده برون گشت زگفتا خلیل

عالمشاهی  
انتها - ۱۳۳۶ هـ ش

از فضلی محترم واساتذۀ گرامی که این اثر ناچیزم رابه تقاریظ علمی ونگارش ادبی خودها قرار داده واهمیتی رابه آن قائل شده اند تشکر نموده وهمچنان از همه کارکنان مطبعۀ دولتی که درراه عکس گیری وغیره امور طبع وصحافت آن بذل توجه فرموده وبوجود تنگی وقت بموقع آن انجام داده اند کمال سپاسداری دارم و مخصوصاً از دوست محترم بناغلی محمد ابراهیم قندهاری رئیس مطبعه دولتی کمال امتنان دارم که بعد از انجام تعداد طبع اول به طبع دوم و پس از اختتام تعداد طبع دوم بطبع سوم از راه قدردانی که به آثار قابل قبول ومورد پسند هموطنان دارند بذل توجه فرمودند - جزاك الله فی الدارین خیرا .

با احترام (محمد ابراهیم خلیل)



این غبار شور حسرت ، و این گرد ماس نعلت ،  
 این چکیده جراحات خاطر پریش ، و گدازه سوزش قلب پریش ،  
 این غریب و یستابی دل ، و فریاد قصه گل این نوحه ماتم ، و ناله غم ،  
 این برق آه ، و شعله جانکاه ، این جوشش درون ، و تپش خون ،  
 این جریب تنگی خیال محنت و درد ، و این طیش نبض الم اندوه و غم ، این دور و گریز  
 و هزاره حیرانی غیر ، این آتش پر کاله ، که بجای بل در دریا چو لعل ، و لایلی  
 در باب سوز و زحون سینه تپش ناله میسوزد ، کاوشگر بر سوز و زحون ، و تراوش طبع

مکه عزم برودست ، که از دهل سستی به عروج دهل هم بفرماید استماع مجلس عام  
 و مقصد هر یک عین حقیقت کلام آتش حاج میرزا سید الانام ، صلوات الله و سلامه علیه  
 علیه آله و السلام ، و صباه الکرام ، به پنج فغان بگوید بیان کند <sup>نیز</sup> بندگان  
 از حدیث در مذمت این سخن میگوید . غیر سوج خون زبان نبود این حسن  
 اگر بقول اید شعر نظم آورده ، و به سبب معانی و بیان پرستش ، و بجا معنی شایسته  
 حقیقت قبول نیاید ، چون بوی کباب سوزد ، و دوا می خرد مرغ بخت است ، نهاس  
 که بنظر نهد ، و بهر سوز نگرند ، نه به عین عبارت فحش چشم مضمونانی <sup>که مقصود</sup>  
 نگارنده بیان نموده ، و بهر شکلات و لغز و عبارت نیاید ، بقول اقلیدس  
 و عارف کامل میزند صاحب بدیل رفته علیه : خروش بخود <sup>این</sup> دل است  
 صدای مجمع خون بل است این متوقع که تقوی بمل در دوستان انکار علی و در  
 و دلسای رباب سوز و فراق آرای بلند سخن ، چون دم سیاه به جان بخشی  
 و پویش سبب روح فزائی به تحول و تشنه (مستحول - و کوهج در دل بهم)

دهر اچون گشت کفر و ضلالت پیراست  
اکثر آفاق طبلت پرستی را نخواست  
بر سر انبیاست محبت کوا بر فرشت  
پس جهان را خست ایده بلطی محبت

اندر آن طبلت بانس و جان سیاه بخشی خود  
یعنی آورد از کرم نور محمد مصمم در افند

باعث ایجاد عالم بسید و کردار گل  
خیز خلق و شایخ روز جزا غرر سل  
بایع طعنت را وجودش زنده گل  
در هدایت کانه مخلوق را خسر سبل  
پیش عالم بر شکست از نوبه معجز قرین  
بدر را با یک اشارت فلک هم برین

ز گشای سیراب از خشمه شرم حیا  
لعل او کو هر نشان بعد حسن ادا  
معنی غزم و ثبات و بخش وجود عطا  
عین عفو و محبت جهان ما بر بر حفا

نور روی نیکویش تابان از قرص نور  
روی موی مسنبرش خوبر از مشک تر

در این عالم گشت و گذار  
در این عالم گشت و گذار

در این عالم گشت و گذار  
در این عالم گشت و گذار

ذات قدس لطیفی حقیقت کون مکان  
بر وجودش منزل محی منزل مع خوان

نه فلک طی عرویش اکینه زردبان  
محرم خلوت سر ذات سیرنگی نشان

تاج عزت بر سرش از رفته للعالمین

خاتم ایجاد از ذات مایه نوش نجین

زبان علم ناث

چشم او پر نور از دیدار بے کیف خدا  
گوشش آواز، دار قول سخن دهر ا

قلب او آینه برز آشکار او  
نور حق تا بنده از روشش خوشتر شیند از سکا

گرچه گرفته مسلم در پنج معجز ظهور

ز دقلم از نسخ بر نورست و بخیل و زور

آدم آن نور حقیقت شمع از قرآن کف  
بر مرصیان ضلالت چاره و درمان کف

عقل بر، رحم و دل شوق و جهان کف  
پند بر لب، بر زبان حیدتی، ایان کف

دستگیر می تو رحم، امسکین و مینم

دعوت و تائب کرد آن صاحب ظن عظم

آن صبیح خاص چون صدر بدر کایت      روی و صبح سعادت موی و شام

با تکل بر مصائب با قبول مشکلات      چون بهر دین حق پر خست با غم و شام

زنگ کفر از همیشه آئینه عالم زردود

خار گمراهی ز روی گلشن دوران

بیکطرف دین را عالم داد و گرفتار      بیکطرف مشغول شد با کسب و کار

بیکطرف فتنه محاکم کرد با تبع و قار      بیکطرف محو محالست را نمود از روزگار

بابه زمت سوی حق خواند خاص و عام

ساخت شایع دین پاک اقدس اسلام

آنکه از روی شن آفاق رنگ و گرفت      آنکه از روی خلق عالم سبزه نیکو گرفت

آنکه از روی سلم و فن ترویج و گرفت      آنکه از روی چهره نهانی آب و گرفت

آنکه از روی عقل معتد کار خاص و عام بود

راستگویم دین حق اقدس اسلام بود



تا که آن سر و عالم داشت اثبات خود  
برنج هست در هر گونه خوبی را کشود

بعد از آن که ما بروج بر قوس صد درود  
چون نظام مسلمین را با شناسش نمود

رممت حق بر روان پاکشان که سحرشان

شیخ احمد گشت مانگیر در اندک زمان

صاحبان صدق و عدل و علم و حکمت  
اهل غم و هست و ارشاد و جد و جد تمام

در قوت در شجاعت در وفای هر یک نیام  
در طریق حق همه چون برق غایب تیر گام

بهره اندوزان نسیغ خاص دیدار رسول

جان فدای ایشان که بودند ی فدا کار رسول

مقتدایان که در دنبال ایشان قدا  
شاهراه عالی فوز و فلاح هست و مدی

جان نثاران پیروز جهان کبریا  
ناصرانین و اسل این حق را پیوا

در ریاست در سیاست در دیانت بعدل

صاحب لسان و مظهر خلق محمل

هر روان در بنمایان صراط مستقیم      بار بار از حق بشارت یا تحیات لایتم  
یا که حضرت صاب طینت جلوه جواد کریم      با امانت باز کاوت صاحب قلب سلیم

داشتند از بس ثبات و عزم و تکلیف و قیام  
بود در عب و سیب و صولت از احاطه شکار

بعد آنکه نیر تا بودی خلعت را در اوام      کار ما را بود زین و زوق و نسی و نظام  
رنگ میبردند بر ما مردم عالم تمام      بی تکلف بود ما را اگر دشمن گزین کام

تا خلافت منتقض شد از تعالی مانده

هم بیایع در هر چون شبنم بقای مانده

در هوای سرد و در این مردم و انشید      کار جهان بزرگ و جان نثار انشید  
صاحبان همه مستحسن و عزم شنید      چون جناب بومید و سید و چون بن لید

لاد سان با دروغ دل ماندم در این صبار

هر یکی که کور زمان چون ستری زار و زار







آنچه در میان مردم افشاده شد متنبأ مسلمین هر سورا نیند مسجون آفتاب

کافیرین راه شد بدرون یوسف تصنیف ایشان از خست یافت گیتی از کمال بهت شان آب و با

هون نام دین (غزالی) در کرون بول

(موتی) و (ابن رشد) و غیره ایل علم

این کتاب از آنست که در میان مردم افشاده شد متنبأ مسلمین هر سورا نیند مسجون آفتاب  
کافیرین راه شد بدرون یوسف تصنیف ایشان از خست یافت گیتی از کمال بهت شان آب و با  
هون نام دین (غزالی) در کرون بول  
(موتی) و (ابن رشد) و غیره ایل علم  
در سال ۱۱۵۵ میلاد عالم خانی را در طبع کتابت رسید و در شهرتش  
بیشتر در فقه و بیای مطالب از موطوعه کتب حضرت ابوسعید اشعری و فقه و بیای  
محدثه و ملا شایخ کلمات از موطوعه اند در سال ۱۱۲۶ میلاد در طبع توله یافته  
حضرت ابوسعید اند کسی در فقه کتاب نوشته که در اردو با تصانیف او تاثیرات نمایان  
در طبع کتب زیاد و بیای کتب و دنیا فرموده و در اردو با مستند است و فقه از آن علمیه است  
در طبع کتب و در سال ۱۱۵۵ میلاد عالم خانی را در طبع کتابت رسید و در شهرتش  
بیشتر در فقه و بیای مطالب از موطوعه کتب حضرت ابوسعید اشعری و فقه و بیای

بوده اند انچه همه از علم و حکمت با خبر  
گرفته این معنی به (با کس) شده است

میکند تأیید کاین بود بهست کار مسلمین

زمین

وزیر زمین و محاسبات شان شہبازہ و درویش زمین

نور چشم من مشعشع تر تا ره افکن نظر  
پس بیا در سید فغان کن آنجا دیده

بر اساس علم یعنی جامع از هر گم  
برد کردار اعلو مشن نیز کن سیر و گذر

پس بغداد و دیگر جا غمخیزین با قرطبه

تا که دریا بی غم آباد شد و مرتبه

[illegible]





بودند تا به ما را این حشودن شهر

(بو الفه او بو الفه) (مستوی و این حشود)

نزد ما بودند مانند (نویزنی) بنظر

این سخن تحف میگویم من ای با خبر

(موسیو کاترم) ایشان گفته تصدیق هم

بلکه بر هر فردشان کرده بختی ستم

(موسیو کاترم) ایشان گفته تصدیق هم  
 (موسیو کاترم) ایشان گفته تصدیق هم  
 (موسیو کاترم) ایشان گفته تصدیق هم  
 (موسیو کاترم) ایشان گفته تصدیق هم  
 (موسیو کاترم) ایشان گفته تصدیق هم  
 (موسیو کاترم) ایشان گفته تصدیق هم  
 (موسیو کاترم) ایشان گفته تصدیق هم  
 (موسیو کاترم) ایشان گفته تصدیق هم  
 (موسیو کاترم) ایشان گفته تصدیق هم  
 (موسیو کاترم) ایشان گفته تصدیق هم

(موسیو کاترم) ایشان گفته تصدیق هم

(موسیو کاترم) ایشان گفته تصدیق هم

(موسیو کاترم) ایشان گفته تصدیق هم

(موسیو کاترم) ایشان گفته تصدیق هم

(موسیو کاترم) ایشان گفته تصدیق هم

M. GUDTREMERE





شد حصول مسلم فرض بود و زمین را

مازغا منہا بے ذیلم و عرفا و ہشتیم

آندمان در روی عالم نادران دایم

والله قد قرأه في مسجدهم بمناشئ  
 (عائشه كرم الله وجهها) فانه قد نظير انما قد

صنیر ہم در شعرای نند چون نهانست  
یکس چون خاتم عالم و خطیبانست

محدود است. سبب این از دختران و مریم بود.

بعد از ازوبه الحاکم از حبس الشیبه

[illegible]



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گرچه در بیش از مئول از اهل بیت است  
میکنه تصدیق آن از بس نمایان بوده است

گفتن خوب بود، سکنه بیشتر

در آرزویت هم من دیده ام با هم

یکم از آنکه در شهر صنایع می  
از مساجد و از عمارت اولی می

میشود در پیش چشم سرباز تو فلک  
شاهکار بجا اهل صنعت و ارباب فن

(۱۰) موتی کہ آنکارا ساحت کردہ است

بر مسلمانان سے تصدیق صنعت کردہ است

[illegible][illegible]

و اما در این باب که از کتب معتبره و مشهوره است که در این کتاب مذکور شده است

مستوفی مالوس) M. HALEY مشیت کہ در جہان سیاحت کردہ در تعجب

پیش کشی کارهای صنعتی اسلام را بپایدار می آورد =



شمع بزمی و قهر خست شاد و جا  
 در سمرقند آن بنای قبر شاه کوهمان

برترقیات عمرانات مابنی قبل

پیش چشم منکراں بادیکسر دلی

از عادت های افراط و تفریط که ی  
سوی آلا بد و زحمت پس کبر و انانیت

قصه‌نویس او را بخانه با قصر قوج بستوی  
تا ببری برفن تعمیرت مایکده و بوی

گاینده از یادگار فرق عمر اناست است

غیر اینها مسلم بے آثار باد در هر گه است

[illegible]



55

در سخن مشرق و مغرب گفت از نهاد  
حرف و صنعتند اما سر کجاست

تا تمام گفتہ ای می ترا باور شود

بلکہ معلومات سے زمین پر افراتفرہ نہ ہو

در خصوص شش تن قیاس و (اکبر است) موافق  
 آنکه ممتازانه و بدیدار بهر طرز  
 بابت (رئیس) از هر یک  
 هم از هر یک که در غایت شش

ینویسد (موشیونان) بمضمون حبلی

کاین همه آچوستند از (ابن شد) و (موسی)

[illegible]

د تجارت ہم نہایت تیریدہ اقدام  
پہنچیند سکہ مذہبی برنامہ

و مگر ان خود غلط یکنندہ بر ایام  
آسمان یکشیت یکسر بر مراد کام

بعد از بیع و شرای ما بازار جہان

مدق و جریان و گرمی تجارت دوش

دشمنی و تہدیکہ اہم ہدیہ  
بیگانہ سیر کمال از نشان پایہ

غضب بخود نہ آخر منزل و دادای  
کس نہ ارد اینسان و ہسترایہ

بکہ اکنون یکند ہر شے تہیرا

این مصیبت بر سر ما آمد از تقصیرا

داشتیم آذم کہ صحت ہست خود کار  
داشتیم آذم کہ فکر کا خلق و شکار

بعد از انرو ملت و کار و اعتبار  
ہر کسے میگرد با ہم ہمدی ما فہم

تا کہ گرد زلت انقلا بردی ما نشست

ہیج قوسے در شناسائی ما طغی

مجلس و اخلاص و ہمدی  
مجلس و اخلاص و ہمدی

مجلس و اخلاص و ہمدی  
مجلس و اخلاص و ہمدی

تا که میکردیم کار و کوشش صرف دماغ      تا که خستیم از سعی و عمل کج فراغ  
تا که میکردیم از بهشت رُءْ مقصد سُراغ      صحن گیتی روشن از تابو چون شب چهران

بر بهار ارتقا و رفعت ما روزگار

داشت مانند چمن بر سر و شمشاد قمار

از کمال کوشش مردانه و عزم مستین      از دور غیرت سلامی فکر رزین  
مصلح نوع بشبه بودیم در روی زمین      صوبت سازد هر چه بود از سنگ و آهک

همت ما چون سحر روزه جهان تسخیر بود

شهرت ما نیز چون خورشید عالمگیر بود

منظر سخاکی و اثبات بیدادجو      شاد و ضایع جور و ظلم با حشمت

بیگان در دیده آفاق باشد احسب      هشت جنگ بر پیشه و راجه با شکست

ز آنکه تنگ و شرم می آید که آرد در میان

اهل تاریخ آرد پاره از ارجاع حال



دوست و مددگار گوید آشکارا و بیان  
آنکه کسب و حقیقت و شست و دلی جان

کاف و خدایا که بعد از سنگ چوب و بهر با  
مگر وید از کمال دین اسلام از میان

بلکه آدم خوری و سته بانی و بیغ بش

یکستلم نابود شدن دین بی پاک معتبر

یاد آخرت که در ابد با هم تفتان  
مجتب بودیم بکثیر خفای و تفتان

دور بودیم از طریق کینه نفس و تفتان  
از سعادت ما بخت با نرستی و تفتان

یاد آید که هر جا شد لولای ما بلند

بود اندک درین اعدای هر سو کند

نی سیم شام و قرآن و عصر از ما بلند  
یا تجانه شیرب و خنده و طعنه بود

یا عرب یا فارس یا ترک و تنها بود  
یا که هست در دهم و تفتان و تفتان بود

بلکه در آفریده و نور و پ و جمیع آسما

موجود اند اسلام با خود کار و فرما روا

یاد از کر دکان دما قین نامدار یاد از میران شکر قایدین کامکار

یاد از فریران در لعل استوار یاد از شیران میدان خبر دوزخار

یاد از مردان سرباز بزرگ و جان  
سینه اصحاب شید حضرت خیر الوار

یاد ای که کاشد کُشایان شتم در همه روی زمین سار و یاران شتم

عاطق نیر مدام و نیک رایان شتم در طریق ملک گیر و نمایان شتم

ما همه کندیم چون فراد که و مشکلات

بے تکلف آفرمان بایشه عزم و نبات

با هزار افسوس محبت که بچشایم بر زبان آیم باقیم و کریم و ادب

از سلاطین محبت چون شمع فاتح لقب در سلیمان صلاح الدین ایوبی نسب

وز در کشان که هم در شاد و شاد

روز غم آریم از ایشان با دعا خیر یار

سلاطین صلاح الدین ایوبی

سلاطین صلاح الدین ایوبی

یاد ایا که مار طالع مسعود بود      یاد ایا که فرج ظفر نامه بود بود

یاد ایا که مار ادم بهر بود      یاد ایا که زین تخت ماسود بود

گر کنون غزنی بدست است اجلالش سبکست

فاتحان و کارپردازان قعاش سبکست

لا سلطان عور و نانی

چون با فسون جانب اتفاق مانده      اتحاد و اخوت از مایه علم و هنر نشا

کاهی و تن پرستی سوزی خود مار اکشا      ریشه خود را بهایت شای غفلت و دا

روح فعالیت و جبراری و جنس کار

هر که در پی خون غم شایب از ناز

دشمنان مابرانگنده بدین مغل      با هزار افسون مکر و حیل در پی و غل

آبسان مکر و شطرنج آمد در غل      در میان مایه شایب و جناب و عدل

بی نشان گشتیم زانرو از نظر و چون نگه

کم شدیم زاندر محقق نادر او شمل



یکنه شتایم تا اوقات با همی د <sup>مل</sup>  
 داشت شُهرت نام ما در روی <sup>دل</sup> الی  
 مشکلات خود بر همه ها میکردیم <sup>حل</sup>  
 در علوم و در سنون محتاج ما بوده مل

تا بکار کاظمی دست بلی بردایم

بگو دیوار بپاشنه خود را باقیم

تا زنگیر این چنین باز گشته ایم <sup>کشته ایم</sup>  
 تا که دور از لغات غم و همت <sup>کشته ایم</sup>  
 تاجه از ساکنان ملک غریبه ایم <sup>کشته ایم</sup>  
 تا بهر خنک و نای میس و شربت <sup>کشته ایم</sup>

جانب اختیار ما کرد اربعتای با سفر

غیر حسرت خوردن اکنون نیست کار ما

تا تر زل در بنا به تنای ما <sup>ما</sup>  
 تا که شستم از طری اخوت و مهر و داد <sup>ما</sup>  
 تا اتفاق خانه ویران کن سوی ما <sup>ما</sup>  
 تا که بگریم تسم را و کینه و بغض و غنا <sup>ما</sup>

زنده در بزم گیتی های دهری مانده

آه غیر از اشک یاس آه بروی مانده

دور زبان ما نهاد از نا طبیعت گرفت رفته ای که بگفته زاده من فو که گرفت  
 شایسته از بر صبر باز نگرفت فقه علم و ادب قوم در کسفت گرفت  
 آن ترقیات خود را آه از گرفت داده ایم

دستیگری ای خدا اگر دست ما افتاده ایم

آه ای اسلام روح فیرت علم و  
 ای کون از زلزلت غفلت شده تنگ  
 تا که کردی باز در راه ترقی پی سپر  
 صورت ریگ میان شود هم پایا

از ضعیفی نیست پروا غم اگر دار و ثبات

میکنند باریکی شمشیر قطع مشکلات

ای مجانب مسلمانان که نمیت کنند  
 ای شریعت دوستان کار بدین فیت کنند

از ره اخلاص با هم الفت و اخوت کنند  
 ترک میش و تنبلی دوستی غفلت کنند

نیست در آفاق لغت داد شما کم که

بلکه از سه صد کرد در دستر و در اینون

بجز اگر چون دور اول محبت کیند  
غرم خیزم و محبت دوست مبرم کیند  
جگرگی اسلام عهد بازو با هم کیند  
استقامت را بجزم را رخ خودم کیند  
بر مراد دل رسیدی دستان بستگو

ہمت مردانہ آبِ رفیعہ بازارِ دیکھو

ای مجاہد علی آیتش سید مصطفیٰ  
حایانِ عبادِ احوالِ دینِ سر

مثل (پیر اہلیت) و ہجوم (پاچھائی) عسوی  
قوم خود را جیسا موزیدار

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

ز آتش غیرت بر انگیزید خام و عام  
در سبزه آید اینک بر سر افروم را  
باز در سکار آورید آن غیرت اسلام را  
گر مگردانید خون سبز رنگ نام را

کز کفیند از ناله سپهرات کوش آسمان  
بر کشید از بقی آه جوی خود و از بجان

چشم انجم را کمیند از دود حسرت شکر  
قلب عالم را داغ سازید از غمتنا شنای خیر  
در طریق واقعی مقصد کام بردارید تیز  
تا که از او این پذیر نتواند گریز

شعله با جملہ اسلامیان بارے شود

جمع چون دانه های سبزه در تارے شود

چون کعب خاطر ما استاد دستداد  
در مظلوم از سی شاد در کف شاد  
باز قهر اخوت ما در و به آبادی داد  
آن زمان با سجد کردیم بر مهر و دود

چون تمامی عالم اسلام بهرستان شدیم  
وز غایت خدائی بکمال و یکجا شدیم

پس در اندام حبس نمانده اندی نشود  
باید ایامی قرار قصای این زمان  
امر و تبلیغ فانی آخر دمی از بهشت  
تا بعد خوش و خوش و شوق خلقی زان

از برای شاید مقصود سر بازی کنند  
بمحو دور او لکن کسب سرافرازی کنند

یا رسول باشی یا شاه او ادنی مقام  
غفلت از ما کردی کسیر محو عز و احترام  
از سیه روزی از در صبح ما خیر نشام  
شد سیه پوش از غم ما کعبه الله الحرام

میش ازین دلست چه باشد شی و تبار

کز قاف ناله نمیکند تا شیر عار

حامیان دین و مازان و شاهان شهر  
جوهر شیر نصرت فاجحان ملک گهر  
روح بهت پیکر غیرت میان لیر  
در عدالت در شهامت در دینیت

تا شدند از بزم ما مانند جان ترن برود  
گشت جام عشق ما چون کاه سیاه نگرود

یا رسول حق باکم شکان بهر نزد  
حضرت صدیق یا آن حضرت سیزده

حضرت عثمان یا آن فاتح حبش نزد  
یا زیار آن شرفیت یک کس دیگر نزد

یا برای حضرت مهدی پده امر ظهور

یا به نوع دیگر کس چاره ما را ضرور

دیگر کسی که دست باز کار افتاده  
اقدار ما را در عجب است بار افتاده

در پی بربادی ما روزگار افتاده  
نام ما از جمیع قوم مادر افتاده

یا رسول الله احسان کن که خواری می کشیم

از تمام خلق عالم شرمساری می کشیم

ای درین ساختن تا شبلی خوار و خجل  
ای درین ساختن تا از خواب غفلت منغل

ای درین ساختن تا استی با بگل  
ای درین ساختن تا تن پرستی منضم

ای درین غرور و بجز بگشت سلخ

ای درین شربت نسیب بگشت نمن

یا رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم است  
گردن ما چون منجی پیش عالم بی است

غیر ذات اقدس ما را نیاید ماورا  
دشمن اسلام کجیر مالک عبور است

دستگیری کن که عرق بحر حشمت گشته ایم

سر چار وادی دبار و دولت گشته ایم

یا رسول الله اگر بر ما گذاری کار ما  
خیر و احسان ز ما ناید بکار و بار ما

اتفاق در کفر مائی بحال زار ما  
کس نه بیند بعد چندی در جهان آثار ما

ز آنکه ما را آیت و پاشان کرده افواج اتفاق

غیر امکان است ما را باز با هم اتفاق

پیش کریم اصل یک کشور یک دولت  
همچنان یک قوم با قوم دیگر کفر و کفر است

پیش ما چیز نماند از مهر و افست غیر ما  
بر سر حرم نبیین را کشیدیم از غدا

تا بایق تقصیر حسن اتحاد ما نماند

انوح دینی و اسلامی تراود ما

با چنین وضع نفاق ماکشد بی مستها دشمنان شوکت باز چنگ بسته می  
تا که آخر شیشه دینی و دینی با نام مانند وزیر هم که در هر یک ۱۰۰

یا رسول الله و در ادب که بر هم بسته ایم

زین سیاستهای عدل دشمن هم بسته ایم

لحظه بود یار شید غیر لبشیم اختلاف شیشه دینی و دینی هر که  
و خاف تا که کند هر قدر مرقم نظر از تشبیه بودی که می مضی که کرد

فرق قومی را هم از مابین ایشان دو کن

بعده را با عهد اخوت یکدل و سر کرد

یا که کم کن تا شود گفت از صاحب اثر درک خواب همان خود خوشتر  
تا که بر داند باینسیر یادین خوابی چون برادر ما همه بهشت تقدیر کرد

باز با احوال و عظمت رهجوی باشند

سر بلند ی بخش حال سنگون باشند



آن مملکت گرفت تسخیر می‌شدند و آنهمه مجد و جلال ماکه دیگر کون شده  
 آنهمه حسرت‌خیزان گریه می‌کنون شده آن جلال و عزتشان که هیچ ایستاده

اتفاق و هم‌تشان پس در درخشا

غیرت ایشان بجا آورد و باره تنگ ما

این زمان هم ای سلطان شایسته است موقع سعی و زمان کیدلی و همیت

دوره ابرار سعی وقت و وقت غیرت فوبت کوشیدن مردانگی و جبریت

مغتنم آید از بس برحق این سنگام

دور سازید از خود این احوال و شکر کام

کار بنید اتفاق و وحدت افکار پیروی بایکینید سلاف نیکان

درد مانع خویش را بخشید فکر کار را سهل سازید از کمال عزم و شوق

همت ار را نسخ بود هم مردم مراد حاصل

پیش اسل عزم ناکامی حدیث باطل است

آخر آنی زنده اسلام حجتی باشند  
از تو گفتم چون باز دو انگار طبع

تنبلی را مان کنین چرخا زمان پسند  
همست مردانه را در زندگانی گاهند

لیس لایان آلا ماسی را شو میطیع

سی ما را میرساند در تمامین

صرف همت که شود ای دوستان پیرا  
گر بگردی را و یک مقصد جوان پیرا

باز اگر طوفان نماید جبهه را  
میشود بار در روی زمین خیرا

اهل همت را بی چون سایه اقبال از قضا

تابش خور صاحبان سر را غل همت

آسمان از ثبات و سیار چون دراز  
بیتون بالا قهر و سرمانده ناز

پس تو هم از همت عالی بروی روزگار  
عزم خود ثابت نمانی فکر خود ستار

نابزنگ آسمان به استخوان

بر مراد دل مرغی عالم برافرازی هر

آخر ای سبت بیاید اگر کار از تو آید  
مخلف با طبع باشو چون می تهراسد

سازش با ما ما چون نغمه با چنگ آید  
آرزو مند تو ایم از ما خدا را دوست آید

تا که ممنون تو باشیم ای میسر دوزن

چون ز بار این صبار می جلد آخر می

ای مسلمانان خدا را بگیتی بکنید  
جمع بایا را این خود چون دانه در خر می

مخلف چون شیر و شکر برادر من شود  
شیخ و شاب از وحدت انکسار می شود

در طریق کامیابی را سبزه است کنید

جاده این منزل مقصود از غیرت کنید

ای که فحش می از عسرت نفع ضرر  
ذکر کردی حاجت پیش آمد خبر ضرر

گو که کورانه نباید پندادن ای  
گوشت کفری طلب ای دست چون بند

بعد ازین منشی بر او نیلی چون منشی

بگذر از این ره چو کرد کار و الی و

کامیابی را برای کنی اهیست دوا  
جانب ما دوستکاری را تو اغیرت یار  
تا که طبع ما شود هم شادمان روزگار  
چون گل از بهار با وجود گلشن از بهار  
بودی ای اقبال با هم زمانه نشنا  
مان مکن از شنایان نقد ترک وفا

آخر ای اقبال ای باغ و بهار آرزو  
ای فروغ دیده دل ای هشت هستجو  
ای یگانه گوهر بحر صفای آبرو  
ای بسویت دیده امید ما پارو  
مرحبا شریف فرما شور لطف ای خوش سیر

یکقدم در خانه چشم زمرگان پشیر

خجالت از گفتار خود دارم من ندیان  
ضبط خاموشی نکردم چون گهر و آستان  
لیک منم درم بنزد اهل وجدان دکا  
زانکه دارم چشم اشک شمع تشنیریا

این فغان و ناله ام از درد سلام است و بس

از پی بیداری خوابیده قوام است و بس

در دُسیایانِ دل را گنجینه مختصر    تا ز گنهارت نباشد دوستانِ دودِ دیر  
 برد عابا بنمودنِ چشم این شاعرِ تر    بگو که ما را از دعا رود دزدِ گنِگار  
 بر فرزندِ آفتابِ جای ما شود

با شرق و غرب در زیرِ لَوایِ ما شود

یا الهی بر سرِ ما منسلبِ اندازد    چهره ما را از زنگِ کامیابی غارِ کن  
 باز از زنگِ مسلمانی جان تازه کن    دهر را از نوبتِ کبیرِ پراورِ کن

بزرگمن در عالم از توحیدِ خود جوشِ فخرِ دیش

تا بفرماید الله ما یدر مذهبِ ما بگو

باز بر ما رحمتِ چون بر دلِ کنزِ نول    با دیگر اگر کرم کن آرزویِ ما حصول  
 از ره الطافِ خود فرماد ما قیول    یا الهی بزرگوارِ اوصحابِ رسول

باز ده یا رب برای جلالِ شان

از کرمِ ما علاجِ دردِ بیدرمان

بِالْخَيْرِ وَالشُّعْبَادِ

این مضامین را که با وجود عدم قدرت، فقرت طبیعت،

درست نفهم کشیده ام قابل آنست که در حضور ادباجی هم شوای معظم

عرض وجود نماید اما چون شعر اساناسی نیست که روح گوینده را

نشانیہ و عبارت دیگر کرامت کہ آنچہ بدوز دروئی میدہ اندر

پس سُند درین آینه صورت معانی پرورم (سلام خواہی) مشاہد منہ فرما و این

سُرودِ دردِ الودم (عسلی کلمه سعد) راضی شنوند

از آنجا که این مسئله ای جانکدارم نوای مرغ آیسفیس و فغانی دلخراش را بشنم

مقتدیه هفت ساله محبوس است

تمنی است بپوشش شمس و سماع قبول اصناف مودره بر سر نگین

[illegible]

وہاں سے لے کر آج تک ہرگز نہیں مل سکا۔

...



## ضمیمه

بعد از آنکه مجموعه آثار نظم بنام (کلیات خلیل) در سنه ۱۳۸۸ ق ۱۳۴۷ ش بمطبعه دولتی در پنجم صفر حلیه طبع پوشید البته گاهگاه بوفق ضرورت انشاد اثراتی اتفاق افتاده که از آنجمله چیزی را بصورت ضمیمه در آخر این رساله که مکرر طبع شده بود ثبت مینمایم :

الف : مرانی که مربوط بخش ۱۷ حصه ۲ ب کلیات شناخته شود :

۱- در رثای رئیس جمهور متحد عربی مرحوم جمال عبدالناصر  
تقید که از جمال بین المللی اسلامی و جهانی بوده  
جمال ناصر همان فرد نام آور مصر

فرید مصر و زمان رهنما و رهبر مصر  
یگانه قائم ملی رئیس کشور مصر

زماندار وطنخواه و داد گستر مصر  
زعیم صاحب افکار عالی و روشن  
طیب حاذق درمان درد قوم و وطن  
کسیکه با همه قوم عرب محبت داشت  
بهر یکی ذل صاف مهر و الفت داشت

بفرد فرد صمیمیت و مودت داشت  
بجمله رابطه از یکدلی و وحدت داشت

مرام کلی او بود از تقای عرب

نداشت آرزوی غیرا عتلا عرب

ز انخاب خود اندر ریاست جمهور

بجهت وحدت قوم عرب نکرد قصور

الف



چو (متحد عرب) شد ملقب و مشهور  
 با ینمرام بکوشید زائد از مقدور  
 با تفاق عرب در زمان کم آنمرد  
 ز عزم راسخ خود کسب کامیابی کرد  
 چه مشکلات و حوادث که در ریاست او ؟  
 برای قوم عرب و، نداد از هر سو  
 و لیک آنهمه را با شها مت و نیرو  
 بفکر سالم و تدبیر و قوت با ذو  
 نمود حل بمقاد سیاست اعراب  
 که روشن است چو خورشید بر اولوالالباب  
 نکرد آرزوی جمع مال و زر گاهی  
 نکرد جانب عیش و طرب گذر گاهی  
 نخورد جز غم ملت غم دگر گاهی  
 ز حال قوم نکرد دید بیخبر گاهی  
 بجستجوی رفاه و سمادت اعراب  
 بهر کنار جهان میزدی قدم به شتاب  
 ز کار های بزرگیکه داده است انجام  
 بهر آنند که خود آن مدبر اسلام  
 اگر بصفحه رقم سازم آنهمه بتمام  
 بسر نمیرسد و میکشد بطول کلام  
 چرا که روز و شب خویش صرف کار نمود  
 نه کار بلکه شب و روز کار زار نمود  
 مگر دریغ که آن قهرمان پاک ضمیر  
 یگانه مرد سیاستمدار با تدبیر

که در شهادت و غیرت دگر نداشت نظیر  
 بچشک مرگ گرفتار شد بلا تا خیر  
 بهمر پنجه و دوم از بن سرای دو در  
 نمو د بفتنه آهنگ عالم د یگر  
 هرا ز حف که ناگاه وقت آخر شب  
 شبیکه بود بتار یخ بیست و هشت رجب  
 بحسب امر الهی بیست دیده و لب  
 سیاه گشت جهان خاصه جهان عرب  
 از آنکه اختر تابان قوم و کشور بو د  
 ز آسمان امید جهان افول نمو د  
 باهل مصر و یاعراب و کافه اسلام  
 بغیر خواهی و تدبیر و پیشبرد مرام  
 و جود اشرف او بو د نخبه ایام  
 ولی دریغ که از دست مرگ ناهنگام  
 مرام عالی خود را بآنها نرساند  
 برفت و داغ غم مرگ خوبد لهما اند  
 برفت و برد بخود آرزوی بیپایان  
 بخاک گشت باو یکجهان امید نهان  
 دریغ و درد که آن ابد آل عالیشان  
 که بود شامل بهبودی مسلمانان  
 برفت با خود آن دادمرد زیر زمین  
 دهد خدا به جنابش مقرر به علیین  
 زمرگ ناگه او گشت دیده ها گریان  
 ز مصری و دگر اعراب و مسلمین جهان

علی‌الخصوص زن و مرد کشور افغان  
 گرفته اند درین غصه سهم بیبا یان  
 چه جای عالم اسلام بلکه زین ماتم  
 قلوب جمله بشر دوستان شده برغم  
 با حتر ۲۱ . سران مما لك د نیا  
 ز هر کنار جهان از ره زمین و هوا  
 شدند آنهمه حاضر بچشم تر آنجا  
 ز غصه بر لب هر فرد بود و اسفا  
 که وقت دفن و نماز جنازه اش موجود  
 ز مر دم عرب و غیره پنج ملیون بود  
 اگر چه قدر شناسی اهل مصر، عیان  
 شد از مراسم اشان دین او بجهان  
 ولی امید من آنست تا که آن اخوان  
 کنند پیروی فکری عالیشان ، انسان  
 که مینود خود آن خجسته رای عرب  
 همان مجاهد و غازی و پیشوای عرب  
 خوشابوی که ز تند بیرون عزم و نیت خویش  
 ز صرف سعی بلیغ و ز بذل، همت خویش  
 بروز و شب متواتر بقدر قدرت خویش  
 نمود خدمت شایان بملک و ملت خویش  
 بر رفت و ماند ز خود نام نیک جا و یدان  
 بفخر مردم اعراب و مسلمین جهان  
 با قضاای قضا گر چه رفت از انظار  
 نه ممکن است رود از دل صفار و کبار

چو پیش امر قضا جز رضا ندارد با ر  
 خلیل کن بدعا اختتام این اشعار  
 شود ز رویت بیکیف سقتمالی شاد  
 بحق سید کونین و آله الا مجاد  
 ز سال رحلت و ادراک حال آن مرحوم  
 چو خواستم که درین مختصر کنم مرقوم  
 که بهر ما و باخلاف ما بود معلوم  
 بجهت فکر ز دریافتش شدم معروم  
 که ناگه ما تف غییم رساند این الهام  
 (ز جو دحق به بهشت برین نموده مقام)

۱۳۹۰



۲ - در دینای مرحوم علامه وطن استاد سلجوقی که  
 در قطعه بخط نستعلیق آنرا نوشته و تزئین نموده بودم  
 که در مجله تاریخی ۱۶ سرطان ۱۳۴۹ بهشتون زغ هکس  
 آن شایع شد.

علامه صلاح الدین ، سلجوقی نام آور  
 استاد بهر علمی ، معروف بهر کشور  
 در بزم خرد مندان ، چون شمع فروزانی  
 در چرخ وطن تابان ، مانند مه انور  
 از روشنی اشکار ، مصباح ضیا بخشا  
 و ز شعله دافش ، بر خود و کلان رهبر  
 ایوای که این استاد ، در عمر سه کم هشتاد  
 از بیک اجل بشنید ، آدا ز قدم بر در

و ق ت سحر روز ، دوم زر بیع د و  
 قطع نظر حق بین ، بنمود ازین منظر  
 صد حیف که شد ناگاه ، از باد اجل خاموش  
 این شمع فروزنده ؛ وین فاطم دان شود  
 فریاد هزار افسوس ، افغان دریغ و درد  
 برخاست ز مردوزن ، زین ضائعه اکبر  
 چون خانم محبوبش ، فرزانه حمیرا جان  
 از بهر تداوی بود در جرمنی در بستر  
 زین حادثه چون بشنید ، فی الفور روان گردید  
 آن فاضله در سرعت ؛ از برق هم افزونتر  
 شد حاضر آن محضر ، دیوانه وش و گریان  
 کز شور و فغانش شد ، ماتمکده چون محشر  
 بالاخره تا بوتش ، باخلق فزون از حد  
 شد جانب گودستان . باشوکت و کر وفر  
 آن بیکر بر معنی ، وان مخزن علم و فضل  
 در خاک نهان گردید ، مانند کج زر  
 از ذکر جمیل او ، بسیار سخنهارفت  
 و ز دانش و آثارش ، کردند بیان اکثر  
 هر چند بظاهر مرد ، زنده است بهاطن لیک  
 از نام براننده ؛ ز آثار روان پرور  
 بسیا دزمان باید ، نادور سپهر آرد  
 و ز انجمن دانش ، همپایه او د یگر  
 یارب ذکرم دایم ، ارواح شریفش شاد  
 در گلشن جاویدان ، از عزت پیغمبر (ص)

باشنید خلیل از غیب، این مژده بسال فوت  
(یکدم به چنان از شوق، زذبیل روحش پر)

۱۳۹۰

از مدت پنجه سال چون داشت بمن الفت  
ز ان پاس رقم کردم، این قطعه بچشم تو  
\* \* \*  
در رثای دو پیلوت جوان وطن که در سنگه قهر  
غلام سخنی نقر شده مر بوط بخش ۱۷ حصه ۲ ب  
دریغ و درد که از بیو فائی ایام  
یکانه زاده عید ا لقدیر خان بشام  
خجسته خوی و سخاوت منش غلام سخنی  
که کرد فن هوارا بشو روی اتمام  
دمیکه رتبه تودن گرفت در خدمت  
بشد معلم بست هوا می بگر ام  
دمیکه مثل نهودش دگر هوا پیما  
دمیکه داد بسی امتحان فن انجام  
دمیکه داشت دل دوستان و خویشا نرا  
بوضع قدر شناسی و حسن خلق بدام  
چو پای مانند بمیدان سی و یکم همر  
اجل گرفت قفایش چو کرگه خون آشام  
گرفت اوج بطیاره با غلام عثمان  
بروز هشتم نور آن جوان شیر اندام  
خدا خیر، که بطیاره، رخ چه حادثه داد؛  
بمشیت ازل ذو الجلال و الاکرام  
که هر دو تن بهماندم شد ندطعمه مرگ  
بملك نیستی آن لحظه هر دو کرد خرام

فغان از خود و بیگانه زین الم برخاست  
 زغم بر ریخت زهر دید ، اشك قرمز فام  
 دلی نماید کزین غم چو لاله داغ نشد  
 سری نماید کزین عارضه نشد سر سام  
 ا ز ا ن محل الم ، پیکر غلام سخی  
 بدوش عسکر و همکار او زخود و اقوام  
 کشانده شد بسوی غزنه مسقط الرأس  
 بزیر سایه الطاف او لبای عظام  
 همان وجود عزیز یی که صورت و سیرت  
 ندوده بود کریم از کرم باو اگر ام  
 کنون بسینه این خاک تیره جا دارد  
 بجز دعا ز کسش نیست مدعا و مرام  
 خدایا ، نکنید از دعا فراموشش  
 بیاس خویشی و قومی و اخوت اسلام  
 طفیل سید کونین و (رض) آل و اصحابش (رض)  
 بحق دین حق و ا چنها د چار امام  
 خدا کند ز کرم حشر با شهیدانش  
 بود زر حمت حق شادمان و شیرین کام  
 بشی و جمل از سال آن خلیل نوشت  
 ( به زمره شهدا کرده در چنان آراء )

۱۳۴۸

در تاریخ فوت که متعلق بخش ۱۷ حصه اولب کلیات  
 میباشد و در سنگ قبرش حاء شده :

هاراف مجذوب بابامیر فقیر  
 در مجاذیب زمانه بینظیر  
 بود بابا خان محمد آنکه او  
 بود اندر خیل مجذوبان امیر  
 گهر دخت از سرا خلاص و یافت  
 از تو جهات او فیض کشید  
 تا بقطع ماسوی شد کما میاب  
 صورت آنما رفت و هضم  
 سالها از آن پس بفرقه ساخت  
 بی کلاه، و کفش و بی فرش حصیر  
 کفچه انداز خرقه ها و آتش بسی  
 مخلصانش هر يك از بر نادر پیر  
 تا که اندر سن هشتاد و دو م  
 بهشت و یکم از جمعا دی انجیر  
 حسب فرمان (ازاجا جل)  
 عدسوی عقبی ازین دار حقیر  
 در بهشت ابرواح او را از کرم  
 ها دمان دارد خداوند قدیر  
 ز درقم (غضران بنام) کلام خلیل  
 ۲۳۸۹  
 یادگار از سال فوت آن شهیر



به اینجه، که وابسته بخش ۱۷ حصه الف کلیات دانسته شود:  
 ۱- تجدید سنگهای مزار بابای خودی علیه الرحمه  
 که ده سال قبل هده بود و اکنون اینقطعه بر سنگش نقره شده



با بای خودی ولی کامل سر حلقه عارفان واصل  
 در دوره شاه با بر آ مد  
 در کابل و بر گزید منزل  
 عمری بهدايتش نمودند  
 ا و باب سلوک طی مرا حل  
 از یاد خدا دل و ذبانش  
 در صبح و مساء بوده شافل  
 از خدمتش اهل حال کردند  
 تکمیل کمال و حل مشکل  
 سیراب چشمه سار فیضش  
 گشتند اعالی و شافل  
 تا آنکه سپرد جان بجانان  
 شد دفن چو گنج زیر این گل  
 برخو بترین بنا عزیزان  
 برخوا بگهش، هدند شافل  
 دار و دهه زانسان الی حال  
 تعظیم مزارش از تة دل  
 کرده اند بسالها ذخاکش  
 ا و باب عقیده فیض حاصل  
 اصمال و لی محمد آن کو  
 آنجا بمجاورست شافل  
 از صدق و داد تیکه داد  
 و ذبی بکمال اوست قائل  
 که واده نمود مر قدش را  
 ز احجام صفا تر از صحنجل

زین حسن عمل خود الهی  
 در در مره اهل صدق حاصل  
 سال قمری خلیل بنو شت  
 (روی آرد به خاک مرد کامل)

۱۳۵۰



۲- در تاریخ اختتام کنید

تعالی الله ازین کنید که همچون کنید کردن  
 معین و پخته و با عظمت و با شوکت و با شان  
 بنا گردیده از سنگی و سمت و ز آهن و گادر  
 بسی بارفت و و سمت و زیست شایان  
 فراز تربت بودا لاشا یخ مقدمای می دهد  
 که بودی پیشوای اهل علم و دانش و عرفان  
 چگویم کیست آن جنت مکان ذائقه و اصلاح  
 باصلاح و بارشاد عدوسی بود بی پایان

چنانچه فضل عمر عارف با منطق و تند بود  
 که محتاجش نبود احد زاد دیگر مادر و دوران  
 حلیم الطبع را مظهر کریم النفس را مصد ر  
 جمیل الملق را محور مطیع سنت و قرآن

نهایت و عزم و تمکین و وفادار و استقامت بود  
 بهرم و رزم و سرد و سرد الطبعش میان یکماه

جمع زاد مردان مرید و مخلص خود دهد  
 بو قت جنگی استقلال کشور حاضر مبدان

کوان خدمت خطاب حضرتش نوراً لمشاغ شد  
 گرفتنی امتیاز خاص در امثال و در اقران  
 بوقت انقلاب داخلی هم جهد و همت کرد  
 که میباید عیان در پیش چشم ملت افغان  
 هدین و ملکه و ملت داشتی و لسنوی بیحد  
 که از اقدام و آثارش نمایانست هم الا آن  
 ولیکن چون بنای زندگانی را نیامده نیست  
 شد آن امید گاه مخلصان از دیده ها پنهان  
 ز بعد حلتش پور عزیز و جان نشین وی

که میباید مشاغل را ضیاع صاحب وجدان  
 باین تعمیر کرد اقدام با صرف زور و خلاص  
 که بپذیرفت بعد از سی و ده سال این زمان پایان  
 شود صرف زور و خلاص و جهد و همت و عز مش  
 قبول حق بحق سید و سالار انس و جان (س)  
 رقمزد در قمر کلمه خلیل از سال انجامش  
 (بنای بس همایون و مقام فیض جاوید ان)

۱۳۸۹

چو مینا بود اخلاص این بنادر بار و بگرهم  
 رقمزد (بهترین اخلاص) کلمکم سال ختم آن

۱۳۸۹



۳ در تار یخ بل

بر سر در بای کا بل ز آهن و سنگ و سمت  
 ساخت این بل حاجی یعقوب ملقب بامیان  
 کرد موسومش بنام مهر سبحان شاه که بود  
 قطب عهد و (میر قصاب کوچه) مشهور جهان

محض الله ، بر رفاہ خلق چون کرده بقا  
 دود و عالم اجر باید از خدای مهر بان  
 طور و واضح یک هزار و سه صد و هشتاد و نه  
 در رقم اند در رقم کلکے خلیل الزمال آن  
 هـ در تاریخ بنای مسجد در کاره موصوم به  
 (مسجد شیخ الاسلام احمد جام قدس سره)  
 شد بنا این مسجد از اثنی دین و ستان  
 آن من و سنکے وصمت مستحکم و بالایب و هان  
 بدل چہد و وصمت و صرف درو سعی بلینغ  
 کرده اند الصدق و ا خلاص آن همه قدر توان  
 حسب عهد (لا یضیع الله اجرا لمحسنین)  
 حق و هد اجر جمیل غیر ممنون بهر شان  
 هر که سالد با جماعت یک نماز اینجا ادا  
 اجر حج یا بدود گاه خدای مهر بان  
 نام آن شد (مسجد شیخ احمد جام) آنکه اوست  
 الاجل عارفان و الاخص کا ملان  
 سال ختمش در رقم در رقم کلکے خلیل  
 (احمد جامی مسمی شوخ الاسلام جهان)

۱۲۸۹